



Assessing the Applicability of the Option of Stipulation (*Khiyār-i Sharʿ*) in Pre-sale Contract (*Sharf*) and Credit Agreement (*Salam*) Contracts in Light of the Principle of Freedom of Will

Dr. Ahmad Saberimajd  (Corresponding Author)

Assistant Professor, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Email: ahmad.saberimajd@sbu.ac.ir

Dr. Mehdi Miri 

PhD in Private Law, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran

Abstract

Despite the consensus of jurists and the Iranian Civil Code on the applicability of the option of stipulation (*khiyār-i sharf*) in contracts of sale (*bayʿ*), there is disagreement regarding the possibility of incorporating it into pre-sale contracts and credit agreements. The present study employs a descriptive–analytical method and relies on library-based sources in order to examine this issue in detail. Findings clarify that by relying on the principle of contractual freedom and in light of the absence of any *sharʿ* or legal prohibition, *khiyār-i sharf* may also be applied to pre-sale contract and credit agreement transactions. This conclusion is in line with the general texts of the *Qurʾān* and the *Sunna*, the principle of Freedom of Will, and Articles 399 and 456 of the Iranian Civil Code. In addition, in light of the complexities of financial markets and the demand for specialized knowledge, recognizing *khiyār-i sharf* in such contracts may enhance justice and equity (in line with the objectives of social jurisprudence) by balancing the bargaining power of the parties and reducing contractual risks.

Keywords: rescission of sale; *khiyār-i sharf*; pre-sale contracts; credit agreement; Principle of Freedom of Will





افقه‌ور

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

سال ۵۸ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۴۴ - بهار ۱۴۰۵، ص ۱۶۴ - ۱۴۱

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸



شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۵

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.87293.1758>

نوع مقاله: پژوهشی

امکان سنجی جریان خیار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده

دکتر احمد صابری مجد (نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

Email: ahmad.saberimajd@sbu.ac.ir

دکتر مهدی میری

دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران

چکیده

با وجود اتفاق نظر فقها و قانون مدنی ایران بر جریان خیار شرط در عقد بیع، در مورد امکان درج آن در بیع صرف و سلم اختلاف نظر وجود دارد. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که باتکیه بر اصل آزادی قراردادی و با توجه به نبود منع شرعی و قانونی، می‌توان خیار شرط را در معاملات صرف و سلم نیز جاری دانست. این امر با عمومات کتاب و سنت، اصل حاکمیت اراده و مواد ۳۹۹ و ۴۵۶ قانون مدنی ایران سازگار است. همچنین، باتوجه به پیچیدگی‌های بازارهای مالی و نیاز به تخصص در این حوزه، دیدگاه جریان خیار شرط در چنین قراردادهایی، می‌تواند همگام با رویکرد فقه اجتماعی در ترویج عدالت و انصاف به توازن قدرت چانه‌زنی طرفین و کاهش ریسک‌های ناشی از قرارداد کمک کند.

واژگان کلیدی: فسخ بیع، خیار شرط، بیع صرف، بیع سلم، اصل حاکمیت اراده

مقدمه

خيار شرط نوعی از حق شمرده می‌شود که مبتنی بر رضایت و اراده هریک از طرفین معامله است و در قالب شرط ضمن عقد لازم محقق می‌شود و عقد را متزلزل می‌سازد. این شرط برای مدتی اختیار برهم‌زدن عقد را به مشروط‌له می‌دهد. هریک از متعاملین در این‌گونه شرط می‌توانند برخلاف میل و رضایت طرف دیگر عقد را منحل سازند. به اتفاق همه حقوق‌دانان و فقهای اسلامی خيار شرط در هر معاوضه لازم تحقیقی‌یافتنی است. امکان وجود خيار در برخی از عقود به علل عارضی محل تردید فقهاست. از جمله عقود که در میان فقها و حقوق‌دانان در امکان درج خيار شرط در آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد، بیع صرف و سلم است؛ یعنی آیا می‌توان پولی را به پول دیگری تبدیل کرد به شرط اینکه تا یک ماه حق فسخ برای مشروط‌له وجود داشته باشد؟ یا در معامله کالای مدت‌دار در مقابل ثمن نقد، آیا می‌توان به نفع طرفین یا یکی از آن دو جعل خيار شرط کرد؟ نخستین ویژگی بیع صرف و سلم، لزوم قبض در مجلس عقد است که در بیع صرف و سلم برخلاف سایر بیع‌ها، قبض ثمن و مثن در مجلس عقد شرط صحت معامله است. این ویژگی به دلیل جلوگیری از ربا و غرر در این دو نوع بیع وضع شده است. دوم، مکیل و موزون بودن است. در بیع سلم، کالا باید کلی فی‌الذمه و مکیل یا موزون باشد. این ویژگی نیز به دلیل جلوگیری از غرر و اختلاف در مقدار و جنس کالا وضع شده است. سومین ویژگی را می‌توان تأخیر ثمن در بیع سلم دانست. ثمن در بیع سلم باید نقداً پرداخت شود و کالا در آینده تحویل داده شود. این ویژگی نیز به دلیل جلوگیری از ربا و اطمینان از پرداخت ثمن وضع شده است. باتوجه به ویژگی‌های مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم با مشکلاتی روبه‌روست؛ زیرا خيار شرط مستلزم تأخیر در قبض است و با لزوم قبض در مجلس عقد در بیع صرف و سلم منافات دارد. خيار شرط نیز ممکن است باعث شود که کالا در زمان فسخ با مقدار و وزن اولیه متفاوت باشد و این با ماهیت بیع سلم که براساس مقدار و وزن معین است، سازگار نیست. باوجود اینکه خيار شرط ممکن است سبب بطلان ثمن در زمان فسخ شود و این با ماهیت بیع سلم که براساس پرداخت نقدی ثمن است منافات دارد؛ برخی از فقها با استناد به ادله‌ای مانند اطلاق ادله خيار شرط و قاعده «المؤمنون عند شروطهم»، جواز دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم را پذیرفته‌اند. باتوجه به مطالب مذکور می‌توان نتیجه گرفت که دخول خيار شرط در بیع صرف و سلم محل اختلاف فقهاست؛ برخی از فقها آن را باتوجه به ویژگی‌های خاص این دو بیع جایز نمی‌دانند و برخی دیگر با استناد به ادله دیگری جایز می‌دانند. بررسی نظرات فقهای امامیه حاکی از آن است که در مسئله جریان خيار شرط در بیع صرف و سلم دو دیدگاه مطرح‌شدنی است که هر دو گروه نظریه خود را مستند به ادله فقهی می‌دانند. برای پاسخ به مسئله مطرح‌شده و دستیابی به دیدگاهی مناسب در خصوص جریان خيار شرط در عقد صرف و سلم و تحلیل آرا و مستندات موافقان و مخالفان لازم است ابتدا با

بررسی قلمروِ خيار شرط مشخص شود که آیا اصل اولیه در عقود، جواز اشتراط خيار است یا خیر؟ ثمره بحث از گستره خيار و تأسیس اصل اولیه این‌گونه ظاهر می‌شود که اگر قلمروِ خيار گسترده باشد و در غیربیع نیز جریان داشته باشد، اصل در عقود، جواز اشتراط خيار است. از این رو، قائلان به عدم صحت خيار شرط در بیع صرف و سلم باید برای اثبات مدعای خود استدلال کنند. در نقطه مقابل اگر قلمروِ خيار گستردگی نداشته و در غیربیع جریان نداشته باشد، معنایش عدم جواز اشتراط خيار در عقود است و لذا قائلان به بطلان خيار شرط بر اثبات مدعای خود باید دلیل اقامه کنند. در این جهت، دو دیدگاه از سوی فقهای امامیه به چشم می‌خورد که نخست لازم است روشن شود و سپس امکان جریان خيار شرط در صرف و سلم به طور کامل تحلیل و بررسی شود تا دیدگاهی مناسب و برگزیده حاصل شود. باتوجه به پیچیدگی معاملات امروزه در حوزه صرف و سلم، بررسی ضرورت درج خيار شرط در چنین قراردادهایی از مسائل مهم در نگرش فقه اجتماعی است.

در باره پیشینه مسئله حاضر عنوان مستقلی یافت نشد، باین حال، برخی فقها مانند شیخ انصاری در کتاب مکاسب و به‌ویژه محمدتقی خویی در کتاب الشروط او الالتزامات التبعية فی العقود به این مسئله ورود کرده‌اند. برخی فقهای معاصر مانند آیت الله مکارم شیرازی نیز در درس خارج فقه خود به بررسی این موضوع پرداخته‌اند.^۱

تأسیس اصل اولیه برای درج خيار شرط در عقود

اختلاف نظر فقهای امامیه درباره قلمروِ خيار شرط (گسترده یا محدود به بیع) منجر به دو دیدگاه در خصوص اصل اولیه در عقود (جواز یا عدم جواز شرط خيار) شده است. برای تعیین دیدگاه صحیح لازم است ابتدا قلمروِ خيار شرط و سپس امکان جریان آن در صرف و سلم بررسی شود.

۱.۱. نظریه جواز درج خيار شرط در عقود

مشهور فقهای امامیه معتقدند خيار شرط مختص به بیع نیست و در هر معامله و معاوضه لازم جاری است. برخی دیگر از فقها، جریان خيار شرط در عقود جایز را نیز خالی از اشکال دانسته‌اند.^۲ بسیاری از فقها، به صراحت جواز اشتراط خيار در عقود را تأیید کرده‌اند.^۳ بررسی کلام فقهای متقدم نیز نشان می‌دهد

۱. مکارم شیرازی، مبحث خيارات.

۲. در خصوص جریان خيار شرط در عقود جایز میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقها قائل به عدم جریان خيار شرط در عقود جایز هستند؛ زیرا خيار فسخ در این عقود همیشگی و قابل اسقاط کردن نیست و باتوجه به اینکه عقد جایز با اراده هریک از طرفین قابل فسخ است، جعل خيار شرط بیهوده خواهد بود (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۵۱۶/۱؛ شهید ثانی، مسالك، ۳۱۱/۳). از عبارات برخی از فقیهان به دست می‌آید که به جواز شرط خيار در عقود جایز قائل شده‌اند (طوسی، المبسوط، ۸۲/۲) و به نظر می‌رسد به استناد به دلیل عمومی صحت شروط و برخی دیگر از ادله، بر وجود خيار در عقود جایز استدلال آورد.

۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۶۲/۲۳؛ انصاری، المكاسب، ۱۴۷/۵؛ نراقی، رسائل و مسائل، ۳۲۹؛ خویی، مصباح الفقاهة، ۲۶۵/۶؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۷/۱۷؛ محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱۷/۲؛ علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۶۳/۱۱؛ علامه حلی، ارشاد الأذهان، ۳۷۵/۱؛ شهید اول، الدروس الشرعية،

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده/۱۴۵

که جواز شرط خيار در عقود را امری مفروض تلقی کرده‌اند. برای مثال، می‌توان به قاضی ابن‌براج در کتاب المذهب اشاره کرد که تمامی قراردادهایی را که امکان درج خيار شرط در آن‌ها وجود دارد، بررسی کرده و در هر مورد، وجود یا عدم خيار را با ذکر دلیل بیان می‌کند.^۴ برخی دیگر از فقها با وجود پذیرش اصل جایز بودن شرط خيار در عقود، اثبات آن را به دلیل شروط صحیح نمی‌دانند، زیرا معتقدند پیش شرط دلالت ادله شروط بر وجود عمل به یک شرط، اثبات صحت آن شرط است و این ادله به‌خودی‌خود نمی‌توانند مشروعیت شرط خيار را اثبات کنند.^۵

اولین دلیل قائلان به جواز درج خيار شرط در غیربیع و در دیگر عقود لازم، ادعای عدم خلاف و اجماع است.^۶ بررسی کلام فقها نشان می‌دهد که این ادعا به‌صورت مکرر و گسترده در کلام ایشان مطرح شده است. حتی برخی فقها این موضوع را از مسلمات و ضروریات فقهی و برگرفته از عمومات و اطلاقات ادله می‌دانند.^۷

دومین دلیل عبارت است از اینکه مقتضای اصل اباحه و صحت این است که درج خيار شرط در هر عقد و ایقاعی صحیح باشد. اصل اباحه بیان می‌دارد که هر چیزی که دلیل شرعی بر حرمت آن نباشد، مباح است. در زمینه درج خيار شرط در عقود می‌توان گفت که چون دلیلی بر منع آن نداریم، پس به استناد اصل اباحه جایز است. باین‌حال، این اصل در صورتی جاری می‌شود که دلیل دیگری بر منع یا تنقید آن وجود نداشته باشد. در این مورد می‌توان به ادله دیگری مانند «اصل لزوم» و «اصل عدم‌ترلز» اشاره کرد که ممکن است با اصل اباحه در تعارض باشند. اصل صحت بیان می‌دارد که در صورت شک در صحت یک عمل حقوقی، اصل بر صحت آن است. در زمینه درج خيار شرط در عقود، این اصل به این معناست که اگر در صحت شرط خيار شک کنیم اصل بر صحت آن است، مگر اینکه دلیلی بر بطلان آن وجود داشته باشد. در خصوص جریان اصل صحت و اباحه در موارد «عقد همراه با شرط خيار» می‌توان گفت که این دو اصل به‌صورت متمم و مکمل یکدیگر عمل می‌کنند. ابتدا اصل اباحه به ما اجازه می‌دهد که درج خيار شرط را جایز بدانیم، زیرا دلیلی بر منع آن نداریم. سپس در صورت شک در صحت این شرط، اصل صحت به ما می‌گوید که اصل بر صحت آن است، مگر اینکه دلیلی بر بطلان آن ارائه شود. باید توجه داشت که اصل صحت در صورتی جاری می‌شود که شرایط عمومی صحت معاملات رعایت شده باشد. برای مثال،

۳/۲۶۸؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۰۳/۲؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ۴۷۰/۱.

۴. ابن‌براج، المذهب، ۳۵۳/۱.

۵. طباطبائی قمی، عمدة المطالب، ۳۹۳/۳.

۶. محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ۴۷۰/۱؛ انصاری، مکاسب، ۱۴۷/۵؛ نراقی، رسائل و مسائل، ۳۲۹؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۶۲/۲۳؛ سبزواری، مذهب الأحكام، ۱۱۷/۱۷.

۷. خویی، الشروط أو الالتزامات التبعیة فی العقود، ۱۷/۲.

اگر درج خیار شرط موجب غرر یا ضرر غیر متعارف شود، به استناد ادله دیگری مانند «لا ضرر» و «نفی غرر»، شرط خیار باطل خواهد بود. در نتیجه، می توان گفت که اصل اباحه و صحت در کنار یکدیگر مبنایی را برای جواز درج خیار شرط در عقود فراهم می کنند اما این جواز مطلق نیست و ممکن است در صورت وجود ادله دیگر، محدود یا منتفی شود.^۸

سومین دلیل بر جواز درج خیار شرط در عقود، اعتبار عقلایی است که بر اصل آزادی اراده طرفین قرارداد تأکید دارد. براساس این اصل، عقود و ایقاعات تحت اختیار کامل ایجادکننده آنها هستند و او می تواند به هر صورت که صلاح می داند و مخالف شرع نباشد شرایط و جزئیات قرارداد را تعیین کند. دلیل اعتبار این اراده عبارت است از اینکه عرف برای ایجادکننده عقد، همانند سلطنت ایجادیه، سلطنت ابقائیه نیز قائل است؛ یعنی همان گونه که در ایجاد و انعقاد عقد اختیار تام دارد، در تعیین جزئیات و شروط بعدی آن نیز مختار است، مگر اینکه محدودیتی از سوی شرع، عرف یا عقل وجود داشته باشد. حتی می توان گفت که شرط خیار از شئون سلطنت مطلقه طرفین قرارداد است و این سلطنت اقتضا می کند که هر شرط خیار که مطابق میل و اراده آنها باشد صحیح باشد.^۹ برای اثبات این اصل، دلایل متعددی از سوی فقها ارائه شده است که مهم ترین آنها روایت «المسلمون عند شروطهم» است.^{۱۰}

۲.۱. نظریه عدم جواز درج خیار شرط در عقود

در مقابل دیدگاه مشهور فقها، برخی معتقدند که اصل بر عدم جواز درج شرط خیار در عقود است. برای مثال، آیت الله سبحانی بر این باور است که خیار شرط در عقود و ایقاعات صحیح نیست، مگر در معاملاتی که مشروعیت فسخ در آنها به اثبات رسیده باشد. ایشان معتقد است نمی توان برای اثبات مشروعیت شرط خیار به اطلاقات ادله شروط تمسک جست؛ زیرا این ادله تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می کنند.^{۱۱} برخی دیگر از فقها نیز درج خیار شرط در هر عقدی را علاوه بر مخالفت با مقتضای اصل، خلاف سنت می دانند.^{۱۲} براساس این دیدگاه، اصل بر عدم جواز جریان خیار شرط در عقود است، زیرا علاوه بر اینکه درج خیار با اصل لزوم عقود منافات دارد، مشروعیت فسخ در این عقود نیز محل تردید است. تا زمانی که مشروعیت فسخ در عقد خاصی اثبات نشده باشد، درج خیار شرط در آن صحیح نیست. همچنین نمی توان به اطلاق ادله برای اثبات مشروعیت شرط خیار تمسک جست؛ زیرا این ادله تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می کنند و خود مشروعیت بخش

۸. سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۷/۱۱۷.

۹. سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۷/۱۱۷.

۱۰. طوسی، الخلاف، ۳/۲۳۲.

۱۱. طباطبائی قمی، عمدة المطالب، ۳/۳۹۳.

۱۲. نراقی، مستند الشیعة، ۱۴/۳۸۸.

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده/۱۴۷

نیستند. مخالفان معتقدند که خيار شرط با مقتضای عقود جایز، که همان قابلیت فسخ در هر زمان است، منافات دارد. اما در پاسخ می‌توان گفت که این منافات در صورتی است که خيار شرط را داخل در عقد جایز بدانیم. درحالی‌که می‌توان گفت: خيار شرط از شروط خارج از ماهیت عقد است و منافاتی با مقتضای عقود جایز ندارد. توضیح بیشتر آنکه، در شبهات مصداقیه می‌توان به عمومات ادله تمسک جست. اینجا نیز باتوجه به اینکه در مصداق خيار (داخل در ماهیت یا خارج از ماهیت) شبهه وجود دارد، می‌توان به عموم ادله شرط تمسک جست و خيار شرط را خارج از ماهیت عقد جایز دانست.

همان‌گونه که در تقریر این دیدگاه بیان شد، این دسته از فقها اصل را بر عدم جواز خيار در عقود و ایقاعات می‌دانند؛ زیرا معتقدند ادله شروط توانایی اثبات مشروعیت شرط را ندارند. به نظر ایشان، ادله شروط همانند ادله نذر و عهد، تنها پس از اثبات مشروعیت شرط، عمل به آن را واجب می‌کنند و نمی‌توانند مشروعیت شرطی را اثبات کنند که در اصل مورد تردید است.^{۱۳} از دیدگاه این فقها، در صورت شک در مشروعیت ذاتی شرطی یا مشروعیت اخذ آن در مقام انشا نمی‌توان با تمسک به اطلاق ادله شروط، آن شرط را صحیح دانست. در نتیجه، برای اثبات مشروعیت فسخ در عقود (به وسیله خيار شرط) نیاز به دلیلی غیر از ادله شروط داریم و چون در این مسئله شک داریم که چنین دلیلی وجود داشته باشد، پس شرط خيار در عقود و ایقاعات اثری نخواهد داشت.

۳.۱. بناگذاری اصل اولیه جواز خيار شرط در عقود

در تحلیل دیدگاه‌های یادشده باید اظهار داشت این ادعا، که اصل در معاملات عدم جواز خيار است، باتوجه به ادله قائلان به جواز خيار در عقود به دلایلی از این دست صحیح نیست: ۱. عمومات و اطلاقات ادله‌ای مانند «المسلمون عند شروطهم»^{۱۴} و «أوفوا بالعقود»^{۱۵} و دیگر عمومات دلالت‌کننده بر وجوب وفای به عهد، اصل جواز خيار در عقود را اثبات می‌کنند. در مقابل، دلیلی وجود ندارد که صریحاً بر ممنوعیت درج خيار در عقود دلالت کند، جز در عقودی مانند نکاح که ممنوعیت خيار منصوص است؛ ۲. ادعای اصل عدم جواز خيار باتوجه به اطلاقات ادله فوق نیازمند دلیل خاص است که قائلان به این دیدگاه ارائه نکرده‌اند؛ ۳. اطلاق ادله‌ای که مشروعیت خيار را اثبات می‌کنند؛ ۴. در صورت شک در جواز یا عدم جواز خيار در عقدی خاص می‌توان به اصل حاکم بر شروط، یعنی اصل صحت، تمسک جست و شرط خيار را صحیح دانست.

باتوجه به ادله ذکرشده می‌توان نتیجه گرفت که اصل در معاملات، جواز شرط خيار است و ادعای عدم

۱۳. نراقی، مستند الشیعة، ۳۸۸/۱۴.

۱۴. طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲/۷.

۱۵. مانند: ۱.

جواز نیازمند دلیل خاص است که ارائه نشده است.

بطلان این ادعا را می‌توان با تمسک به اصل حاکمیت اراده اثبات کرد، زیرا وقتی اراده طرفین در انعقاد عقد آزاد و مختار است، در تعیین حدود و شرایط آن نیز همان سلطه و اختیار اولیه را دارا هستند. به عبارت دیگر، همان گونه که در ایجاد عقد دارای سلطنت ایجادیه هستند، در سلطنت ابقائیه نیز این سلطه ادامه دارد. اطلاق ادله شروط نیز این ادعا را تأیید می‌کند، زیرا در این ادله قیدی وجود ندارد که اراده طرفین را در تعیین حدود و شرایط عقد محدود کند. در پاسخ به ادعای عدم صحت تمسک به اطلاق ادله شروط نیز باید گفت که اگر این ادعا صحیح باشد، مفاد روایت «المؤمنون عند شروطهم» این خواهد بود که بر مؤمنان واجب است تنها به شروط صحیح پایبند باشند. در این صورت، ذیل روایت که می‌گوید «إلا شرطاً حرم حلالاً أو أحل حراماً»، لغو و بی‌فایده خواهد بود. بنابراین، باید این مسئله را که اصل در شروط صحت است، مفروض و مسلم دانست. در این صورت معنای حدیث این خواهد بود که: اصل در شروط صحت است، پس بر مؤمنان واجب است که به شروط خود پایبند باشند، مگر شروطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند.

قانون مدنی ایران در ماده ۳۹۹ به صراحت خيار شرط را در عقد بیع صحیح می‌داند اما آن را مختص به بیع نمی‌داند. در ماده ۴۵۶ نیز دامنۀ خيارات را در معاملات گسترش داده و به جز خيارات مختص بیع (مجلس، حیوان، تأخیر ثمن)، درج خيار شرط را در تمامی معاملات لازم جایز می‌داند. البته در حقوق ایران نیز جریان خيار شرط در برخی عقود مانند وقف و نکاح پذیرفته نمی‌شود،^{۱۶} زیرا طبیعت این عقود، دوام، لزوم، ثبات و استمرار است و با درج خيار در آن‌ها سازگاری ندارد.

امکان سنجی جریان خيار شرط در بیع صرف

بیع صرف جزء عقود عینی است؛ به این معنا که قبض (تحويل گرفتن کالا) شرط صحت عقد است. درباره جریان خيار شرط در بیع صرف فقها اختلاف نظر دارند. بررسی کلمات فقها دو دیدگاه را در این زمینه نشان می‌دهد.

۱.۲ دیدگاه عدم جواز جریان خيار شرط در بیع صرف

جمعی از فقها^{۱۷} قائل به عدم جریان خيار شرط در بیع صرف هستند و برای دیدگاه خود مستنداتی آورده‌اند که لازم است بررسی و ارزیابی شود.

۱.۱.۲ مستندات دیدگاه عدم جواز جریان خيار شرط در بیع صرف

۱۶. کاتوزیان، اموال و مالکیت، ۳۴۰؛ محقق داماد و دیگران، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ۳۹۱.

۱۷. ابن‌براج، المذهب، ۳۵۴/۱؛ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۲/۳؛ ابن‌زهره، غنیة النزوع، ۲۲۰؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۶۷/۲؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۲۹۳/۲؛ ابن‌سعید، الجامع للشرائع، ۲۵۷؛ رشتی، فقه الامامیه، ۲۸۰.

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سَلَم در پرتو اصل آزادی اراده/۱۴۹

نخستین دلیل قائلان به عدم جریان خيار شرط در بيع صرف، ادعای اجماع^{۱۸} و عدم وجود دیدگاه مخالف در این زمینه است.^{۱۹}

دومین دلیل برای اثبات عدم جواز جریان خيار شرط در بيع صرف این است که هدف شارع از الزام به تقابض (تحويل هم‌زمان مبيع و ثمن) در بيع صرف، قطع علقه بين طرفین و جلوگیری از نزاع احتمالی است. همان‌طور که تأخیر در قبض به دلیل مخالفت با این قصد شارع موجب بطلان عقد می‌شود، در اینجا نیز اگر خيار شرط و حق فسخ را بپذیریم، با غرض شارع که قطع نزاع است مخالفت کرده‌ایم و در نتیجه، عقد باید باطل شود. بنابراین، برای قطع علقه بين طرفین و جلوگیری از نزاع باید از جعل خيار شرط در بيع صرف جلوگیری کرد، زیرا وجود خيار شرط به معنای ادامه داشتن علقه بين طرفین است.^{۲۰}

توجیه سوم برای عدم جواز خيار شرط در بيع صرف این است که این شرط باعث برهم خوردن تعادل بین ثمن و مثن می‌شود. در بيع صرف، مبيع و ثمن باید از یک جنس باشند و ارزش برابری داشته باشند. اما اگر خيار شرط در بيع صرف وجود داشته باشد، در واقع چیزی اضافه بر ثمن و مثن در معامله وجود دارد که می‌تواند منجر به ربا شود.^{۲۱}

برخی فقها برای عدم جریان خيار شرط در بيع صرف، دلیل چهارمی ارائه می‌دهند که بر دو حالت استوار است: اشتراط خيار در ضمن عقد و اشتراط خيار پس از قبض. در حالت اول، اگر اشتراط خيار پس از قبض باشد، این شرط مستقل از عقد است و اثری ندارد. اما اگر این شرط در ضمن عقد و قبل از قبض باشد منطقی نیست، زیرا طرفین حتی بدون وجود خيار نیز می‌توانند عقد را بر هم بزنند. در حالت دوم، یعنی اشتراط خيار پس از قبض، جهالت و غرر (فريب و عدم اطمینان) به وجود می‌آید، زیرا زمان قبض نامشخص است و این ابهام به خود شرط نیز سرایت می‌کند. این جهل در شرط، نوعی غرر است که به دلیل سرایت به عقد موجب فساد آن می‌شود.^{۲۲}

۲.۱.۲. نقد و بررسی مستندات دیدگاه عدم جواز جریان خيار شرط در بيع صرف

پذیرش اجماع و عدم خلاف ادعا شده از سوی این دسته از فقها مورد اشکال است، زیرا بسیاری از فقها با این اجماع مخالفت کرده‌اند.^{۲۳} شهید ثانی معتقد است که فقهای متأخر بالاتفاق قائل به ثبوت خيار

۱۸. طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۲/۲۴۴.

۱۹. ابن‌زهره، غنیة الزوج، ۲۲۰.

۲۰. انصاری، المکاسب، ۱۵۵/۵؛ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۸۴/۱؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۱۵/۱۴؛ رشتی، فقه الإمامیه، ۲۷۸.

۲۱. مکرم شیرازی، مبحث خیرات.

۲۲. رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۰.

۲۳. علامه حلی، قواعد الأحکام، ۷۲/۵؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۲۱۲/۳؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۹۴/۴؛ خویی، الشروط أو الالتزامات التبعیة فی العقود، ۵۰/۲؛ آل کاشف الغطاء، شرح خیرات الممعة، ۸۳؛ صاحب‌الجواهر، جواهر الکلام، ۶۱/۲۲؛ آل کاشف الغطاء، شرح خیرات الممعة، ۷۰.

شرط در بیع صرف بوده و این اجماع ادعایی را نیز نمی‌پذیرند.^{۲۴}

علاوه بر این، ادعای اجماع شیخ طوسی بر عدم جریان خیار شرط در بیع صرف محل تأمل است، زیرا اکثر فقهای امامیه نه تنها با این نظر موافق نیستند، بلکه حتی آن را در زمره موارد اختلافی جریان خیار شرط نیز ذکر نکرده‌اند، تنها ابن‌ادریس و شیخ طوسی در این مورد هم‌عقیده بوده است.^{۲۵} علاوه بر این، شهرت روایت صحیحی که حاکی از عمومیت جریان خیار شرط در عقود است و توسط محدثان^{۲۶} و فقهای متقدم امامیه نقل شده است، ادعای اجماع بر عدم جریان خیار شرط در بیع صرف را به چالش می‌کشد.^{۲۷} عدم اظهار نظر صریح برخی فقهای بزرگ مانند محقق حلی^{۲۸} در این مورد و توقف برخی دیگر از فقها^{۲۹} در این مسئله نیز نشان می‌دهد که اجماع ادعایی مخدوش و مردود است.

در بررسی دومین دلیل ارائه شده می‌توان گفت که ادعای وجوب تقابض به سبب اینکه علقه منافی با خیار پایان پذیرد و جلوی نزاع احتمالی گرفته شود و اگر خیار شرط در بیع صرف راه یابد، این مسئله با منتهی شدن و پایان یافتن آن علقه تنافی دارد و مردود است؛ چراکه صغرا و کبرا برای قضیه اشکال دارد. مقدمه این استدلال (صغرا) به این دلیل نادرست است که هدف از وجوب تقابض، قطع ارتباط طرفین از نظر حق مطالبه مبیع یا ثمن قبل از جدایی است. پس از تقابض، دیگر حقی برای مطالبه وجود ندارد.^{۳۰} اما نکته مهم این است که حق مطالبه مبیع یا ثمن قبل از جدایی با حق فسخ و مطالبه پس از فسخ متفاوت است. حق فسخ به سبب خیار ایجاد می‌شود و به ذوالخیار اجازه می‌دهد مالی را که قبل از جدایی به طرف مقابل تحویل داده است پس بگیرد. بنابراین، بین حق مطالبه قبل از جدایی و حق فسخ پس از آن ارتباطی وجود ندارد.

در نقد نتیجه استدلال (کبرا) نیز باید گفت که بین بقای خیار شرط و علقه و ارتباط میان متبایعین ملازمه‌ای وجود ندارد، زیرا متعلق خیار، خود عقد است و تزلزل عقد ناشی از خیار، ارتباطی با بقای ارتباط بین متعاقدين و استحقاق مطالبه آن‌ها از یکدیگر ندارد.^{۳۱} درست است که پس از فسخ عقد به سبب خیار، استحقاق مطالبه ایجاد می‌شود، اما این استحقاق پس از فسخ با استحقاق قبل از فسخ و در حال عقد متفاوت است و ارتباطی بین این دو وجود ندارد. برخی فقهای دیگر نیز در نقد این دلیل اظهار

۲۴. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲/۲۱۲.

۲۵. خوینی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۲/۴۸.

۲۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۸/۱۶.

۲۷. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۳/۶۲.

۲۸. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲/۱۷.

۲۹. شهید اول، الدروس الشرعية، ۳/۲۶۸.

۳۰. خوینی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۲/۴۹.

۳۱. ایروانی، حاشیه المکاسب، ۲/۲۷.

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سَلَم در پرتو اصل آزادی اراده/ ۱۵۱

داشته‌اند که مقصود شارع از تکلیف به تقابض، رفع علقه مالکیت طرفین از اموالشان است،^{۳۲} درحالی‌که آنچه به‌وسیله خيار ثابت می‌شود، علقه و رابطه حقیقه؛ یعنی حق فسخ عقد برای مشروط‌له است. بنابراین، بین رفع علقه مالکیت و اثبات علقه حقیقه منافاتی وجود ندارد.

درنتیجه، قطع علقه مالکیت بین طرفین معامله از طریق قبض و اقباض، امری جدا از ثبوت خيار برای یکی یا هر دو طرف است. خيار به دارنده آن این حق را می‌دهد که عقد را فسخ کند و مالی را که به طرف مقابل منتقل کرده است باز پس گیرد. از بین رفتن یکی از این دو (علقه مالکیت یا خيار) به معنای نفی دیگری نیست. بنابراین، بین اشتراط قبض و عدم اشتراط خيار هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. علاوه‌بر این، هدف شارع از الزام به قبض ثمن در مجلس عقد، جلوگیری از تبدیل بیع به بیع کالی به کالی است و ارتباطی با عدم وجود علقه ندارد.

در پاسخ به استدلال سوم باید گفت که عبارت «للشرط قسط من الثمن»؛ (برای شرط، بخشی از ثمن است) به خيار شرط ارتباطی ندارد و مربوط به شروط ضمن عقد است. خيار یک حق فسخ است و امتیازی معنوی محسوب می‌شود که در ازای آن وجهی پرداخت نمی‌شود. بنابراین، وجود خيار شرط در بیع صرف باعث ایجاد علقه و رابطه‌ای که منجر به ربا شود نخواهد شد.^{۳۳}

در پاسخ به دلیل چهارم باید گفت که اشتراط خيار قبل از قبض اشکالی ندارد. متعلق خيار، عقدی است که اقتضای صحت دارد، نه عقدی که از هر جهت صحیح و کامل باشد. بنابراین، فسخ عقد به‌وسیله خيار قبل از قبض یک موضوع است و بطلان عقد به دلیل جدایی طرفین قبل از قبض، موضوع دیگری است و ارتباطی بین این دو وجود ندارد.^{۳۴} این ادعا نیز مردود است که طرفین در بیع صرف قبل از قبض توانایی برهم‌زدن عقد را دارند و بنابراین جعل خيار لغو است، زیرا خيار شرط حقی است که به مشروط‌له امکان فسخ عقد را می‌دهد، درحالی‌که طرفین قبل از قبض و جعل خيار تنها جواز رجوع از عقد را دارند. خيار شرط فواید دیگری نیز دارد، مانند امکان مصالحه بر سر آن، عدم از بین رفتن آن با تصرفات دیگر و قابلیت به ارث رسیدن این موارد در جواز رجوع صرف وجود ندارد^{۳۵} که از این رو، جعل خيار قبل از قبض لغو نیست. ادعای بی‌اثربودن اشتراط خيار پس از قبض به صورت مستقل از عقد نیز مردود است، زیرا این اشتراط حقی برای متعاقدين ایجاد می‌کند که حتی پس از قبض نیز می‌توانند عقد را فسخ و از ضرر خود جلوگیری کنند. این حق فسخ می‌تواند مورد مصالحه قرار گیرد و به ارث برسد.

در پاسخ به دلیل چهارم، که اشتراط خيار قبل از قبض اشکال دارد، باید گفت: متعلق خيار عقدی

۳۲. اصفهانی، حاشیه المکاسب، ۲۳۰/۴؛ سزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۸/۱۷.

۳۳. امامی خوانساری، الحاشیه علی المکاسب، ۱۶۹؛ مکارم شیرازی، مبحث خیارات.

۳۴. سزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۸/۱۷.

۳۵. خوئی، الشروط أو الالتزامات التبعیة فی العقود، ۸۵/۲.

است که اقتضای صحت دارد نه عقد صحیح بالفعل از هر حیث و جهتی؛ لذا منحل شدن عقد به وسیلهٔ خیار قبل از قبض شیء مطلبی است و بطلان عقد با متفرق شدن طرفین قبل از قبض شیء آخر، مطلب دیگری است و ارتباط بین یکی با دیگری وجود ندارد.^{۳۶} افزون بر آن، ادعای اینکه گفته شد طرفین در بیع صرف قبل از قبض نیز توانایی برهم زدن عقد را دارند و لذا جعل خیار لغو است مردود است؛ چراکه خیار شرط مجعول در عقد حقی است که به مشروطه توانایی برهم زدن عقد را می دهد و آنچه قبل از قبض و جعل خیار برای طرفین حاصل شده مجرد جواز رجوع از عقد است، درحالی که جعل خیار شرط فایده های دیگری غیر از به هم زدن عقد نیز دارد، مثل اینکه طرفین نسبت به این حق خیار می توانند مصالحه کنند و این حق با تصرف نیز از بین نمی رود و باقی می ماند و همچنین حق خیار به ارث می رسد، این موارد قبل از جعل خیار در حکم، یعنی جواز رجوع صرف توسط متعاقدين وجود نداشت.^{۳۷} بنابراین، جعل خیار قبل از قبض لغو نیست. ادعای بی اثربودن اشتراط خیار پس از قبض و به صورت مستقل از عقد نیز مردود است، زیرا این اشتراط، حقی برای متعاقدين ایجاد می کند که حتی پس از قبض نیز می توانند با استفاده از آن عقد را فسخ و از ضرر خود جلوگیری کنند. این حق فسخ می تواند مورد مصالحه قرار گیرد و به ارث برسد.

در پاسخ به ادعای جهل و غرر در عقد به سبب اشتراط خیار باید گفت این ادعا مردود است، زیرا غرر منفی و مورد نهی، غرری است که در اصل مالیت یا صفاتی که به مالیت شیء بر می گردد وجود داشته باشد،^{۳۸} درحالی که در بیع صرف، مالیت شیء (نقدین) محرز است و غرر منفی و مورد نهی وجود ندارد. شاهد این مدعا، رواج بیع صرف با خیار شرط در عرف است. برای مثال، امروزه می بینیم که خانمی طلا را به طلافروشی می فروشد و شرط می کند که اگر تا فردا پول را تهیه کرد بتواند طلای خود را پس بگیرد. بنابراین، وقتی عرف بیع صرف با خیار شرط را غرری نمی داند، تمسک به ادله نفی غرر در اینجا جایز نیست.

۲.۲. دیدگاه جریان خیار شرط در بیع صرف

در مقابل دیدگاه نخست، اکثر فقها به جریان خیار شرط در بیع صرف معتقدند.^{۳۹} برخی فقهای دیگر نیز جریان خیار شرط در آن را قوی دانسته و برخی دیگر آن را با تعبیر «حسن» توصیف کرده اند.^{۴۰} بررسی کلمات برخی دیگر از فقها نیز بر ثبوت خیار در این زمینه دلالت دارد.^{۴۱} افزون بر این، ظاهر کلمات برخی

۳۶. سبزواری، مهذب الأحکام، ۱۱۸/۱۷.

۳۷. خویی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۸۵/۲.

۳۸. سبزواری، مهذب الأحکام، ۱۴۷/۱۷.

۳۹. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۸۴/۱؛ صیمری، غایة المرام، ۴۵/۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۷/۱۴؛ آل کاشف الغطاء، شرح خيارات اللمعة،

۸۳؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ خویی، الشروط أو الالتزامات التبعية في العقود، ۵۰/۲؛ انصاری، المکاسب، ۱۵۵/۵.

۴۰. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۱۲/۳.

۴۱. علامه حلی، قواعد الأحکام، ۷۲/۵؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ۲۶۸/۳.

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده/۱۵۳

فقها^{۴۲} که جریان خيار شرط را در هر عقدی به جز نکاح، وقف، ایقاع، ایلاء، طلاق و عتق جایز دانسته و اشاره‌ای به منع آن در بیع صرف نکرده‌اند، نشان از پذیرش خيار شرط در بیع صرف دارد. ظاهر اطلاق کلمات برخی از فقهای متقدم نیز نشان می‌دهد که خيار شرط را در بیع صرف جاری می‌دانسته‌اند، زیرا در بحث از جریان خيار شرط در بیع، تفصیلی بین بیع صرف و غیر آن قائل نشده‌اند.^{۴۳}

۲.۲.۱. مستندات دیدگاه جواز جریان خيار شرط در بیع صرف

این دسته از فقها علاوه بر نقد دلایل گروه نخست، برای اثبات دیدگاه خود نیز دلایلی ارائه می‌دهند. نخستین دلیل، تمسک به روایت «المسلمون عند شروطهم»^{۴۴} است که عمومیت آن شامل خيار شرط در بیع صرف نیز می‌شود.^{۴۵}

دومین دلیل برای اثبات این دیدگاه، عمومیت اخباری است که دلالت بر جواز جریان خيار شرط در بیع صرف می‌کنند.^{۴۶} مضمون برخی از این روایات این است که طرفین معامله تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده‌اند، حق خيار دارند. برخی از فقها^{۴۷} با استناد به عموم این اخبار که در آن‌ها قیدی مبنی بر خروج بیع صرف ذکر نشده است، معتقدند که جریان خيار شرط در بیع صرف قوی است.

امکان‌سنجی جریان خيار شرط در بیع سلم

بیع سلم به معنای فروش کالایی است که در آینده تحویل داده می‌شود و بهای آن نقداً پرداخت می‌شود. به عبارت دیگر، در بیع سلم، مبیع (کالای فروخته‌شده) کلی و در ذمه است و ثمن (پول پرداختی) نقد و معلوم است. علت نام‌گذاری این بیع به سلم این است که خریدار پول را نقداً به فروشنده تسلیم می‌کند. در میان فقهای امامیه درباره‌ی جریان خيار شرط در بیع سلم اختلاف نظر وجود دارد. بررسی کلمات فقها دو دیدگاه را در این زمینه نشان می‌دهد.

۳.۱. دیدگاه جریان خيار شرط در بیع سلم

اکثر فقهای امامیه بر این باورند که خيار شرط در بیع سلم جریان دارد.^{۴۸} برخی دیگر از فقها اگرچه

۴۲. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱۷/۲؛ علامه حلی، ارشاد الأذهان، ۳۷۵/۱؛ ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحکام، ۴۷۰/۱.

۴۳. مفید، المقنعة، ۵۹۲؛ علم‌الهدی، الانتصار، ۴۳۴؛ ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۳۵۳؛ سلار دیلمی، المراسم العلویة، ۱۷۳؛ ابن حمزه، الوسيلة، ۲۳۸.

۴۴. طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۲/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶/۱۸.

۴۵. شهید اول، الدروس الشرعیة، ۲۶۸/۳؛ انصاری، المکاسب، ۱۴۷/۵؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۱۱/۳.

۴۶. کلینی، الکافی، ۱۷۰/۵؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۱/۷.

۴۷. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۹۴/۴.

۴۸. ابن‌براج، المهذب، ۳۵۴/۱؛ طوسی، المبسوط، ۷۹/۲؛ طوسی، الخلاف، ۱۲/۳؛ ابن‌زهره، غنیة النزوع، ۲۲۰؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ۲۹۳/۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۶۳/۱۱ و ۱۰۸؛ آل کاشف‌الغطاء، شرح خيارات اللمعة، ۶۹ و ۸۳؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام،

به صراحت به جریان خیار شرط در بیع سلم اشاره نکرده‌اند، اما آن را از شمول عموم جواز خیار شرط در عقود خارج نکرده‌اند^{۴۹} که این نشان می‌دهد خیار شرط در سلم را نیز جایز می‌دانسته‌اند. علاوه بر این، برخی از فقهای متقدم نیز به صحت جریان خیار شرط در بیع سلم تصریح می‌کنند و آن را جاری می‌دانند،^{۵۰} زیرا در بحث از جریان خیار در بیع، تفاوتی بین سلم و غیرسلم قائل نشده‌اند.

۳. ۱. ۱. مستندات دیدگاه جواز جریان خیار شرط در بیع سلم

اولین دلیل قائلان به جریان خیار شرط در بیع سلم، ادعای عدم وجود دیدگاه مخالف از سوی برخی فقهاست.^{۵۱} بررسی کلمات فقها نیز نشان می‌دهد که ظاهراً در این مورد اجماع وجود دارد، زیرا فقها بر جریان خیار شرط در همه انواع بیع اجماع دارند و تنها بیع صرف را از این قاعده مستثنا کرده‌اند؛^{۵۲} این به معنای شمول بیع سلم در حکم عام جواز خیار شرط است.

دومین و اصلی‌ترین دلیل قائلان به جریان خیار شرط در بیع سلم، عمومات کتاب، مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و سنت، مانند روایت «المسلمون عند شروطهم» است.^{۵۳} عمومیت این ادله که دلالت بر جواز اشتراط در ضمن عقود دارند، نشان می‌دهد که خیار شرط در بیع سلم نیز نافذ و جاری است.^{۵۴}

۳. ۱. ۲. نقد و بررسی مستندات دیدگاه جواز جریان خیار شرط در بیع سلم

در نقد اجماع مطرح شده می‌توان گفت این اجماع مردود است؛ زیرا فقهایی که جریان خیار شرط را در بیع صرف نپذیرفته‌اند دلیلشان خصوصیت مشترک بیع صرف و سلم، یعنی اشتراط قبض است.^{۵۵} بنابراین، اگر در بیع صرف جریان خیار شرط ممنوع باشد، در بیع سلم نیز باید ممنوع باشد. نحوه منع جریان خیار شرط به این صورت است که اگر شرط خیار قبل از قبض عوضین باشد بی‌فایده است؛ زیرا طرفین حتی بدون وجود خیار نیز می‌توانند عقد را بر هم بزنند و اگر شرط خیار بعد از قبض باشد، مستلزم جهالت و غرر در شرط می‌شود.

۶۱/۲۳: انصاری، المکاسب، ۱۵۵/۵.

۴۹. علامه حلی، ارشاد الاذهان، ۳۷۵/۱؛ ابن سعید، الجامع للشرائع، ۲۵۷؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ۲۶۸/۳؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۷/۲؛ صیمری، غایة المرام، ۴۴/۲؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۳۰۳/۴؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۱۱/۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۴۱۱/۸؛ محقق سبزواری، کفایة الأحكام، ۴۷۰/۱.

۵۰. مفید، المقنعة، ۵۹۲؛ علم الهدی، الانتصار، ۴۳۴؛ ابوالصلاح حلی، الکافی فی الفقه، ۳۵۳؛ سلار دیلمی، المراسم العلویة، ۱۷۳؛ طوسی، الوسيلة، ۲۳۸.

۵۱. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۷/۱۴.

۵۲. رشتی، فقه الإمامية، ۲۸۰.

۵۳. کلینی، الکافی، ۱۶۹/۵ و ۱۷۰؛ ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۲۰۲/۳؛ طوسی، تهذیب الأحكام، ۲۲/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۶/۱۸.

۵۴. طوسی، الخلاف، ۱۲/۳؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۷/۱۴؛ ابن ادریس، السرائر، ۲۴۴/۲؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۶۳/۱۱؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۶۱/۲۳.

۵۵. رشتی، فقه الإمامية، ۲۷۹.

۲.۳. دیدگاه عدم جریان خيار شرط در بيع سلم

جمعی از فقها قائل به عدم جریان خيار شرط در بيع سلم هستند.^{۵۶}

۱.۲.۳. مستندات دیدگاه عدم جریان خيار شرط در بيع سلم

نخستین دلیل این دیدگاه این است که برای صحت عقد سلم، قبض در مجلس و جدایی طرفین ضروری است تا علقه و ارتباط بین آن‌ها پایان یابد و بيع کامل شود. اما با اشتراط خيار پس از جدایی طرفین، این علقه و ارتباط از بین نمی‌رود و این با شرط تقابض ازسوی شارع مقدس منافات دارد.^{۵۷} برخی فقها دلیل دیگری نیز ارائه کرده و معتقدند: حتی اگر از اشکال منافات اشتراط خيار با قبض صرف نظر کنیم باز هم اصل بر عدم جواز اشتراط خيار است؛ زیرا دلیل محکمی وجود ندارد که این اشتراط را جایز بشمارد. به نظر ایشان نمی‌توان به اجماع ادعایی و عمومات برای اثبات جواز خيار شرط استناد کرد. بنابراین، با تکیه بر قاعده اصلی عدم جواز، اشتراط خيار در بيع سلم منتفی است.^{۵۸}

۲.۲.۳. نقد و بررسی مستندات دیدگاه عدم جریان خيار شرط در بيع سلم

در نقد دلیل اول باید گفت که غرض شارع از الزام به قبض ثمن در مجلس عقد، جلوگیری از تبدیل بيع به بيع کالی به کالی است و ارتباطی با عدم وجود علقه ندارد. پاسخ تفصیلی به این اشکال در مبحث بيع صرف ارائه شده است.

در نقد دلیل دوم می‌توان گفت که ادعای فقدان نص خاص پذیرفتنی نیست، زیرا در بسیاری از موارد فقهی، به‌ویژه مسائل مستحدثه، فقهای امامیه با استناد به عمومات کتاب و سنت به پاسخ‌گویی پرداخته‌اند. شاهد این مدعا روایات متعددی است که اهل بیت(ع) فرموده‌اند: اصول و عمومات را برای شما بیان می‌کنیم و شما باید با تمسک به آن‌ها مسائل جدید و جزئی را حل کنید. علاوه بر این، ادعای فقدان ملاک و معیار معتبر در این موضوع نیز مردود است؛ زیرا مقتضی جریان خيار شرط در بيع سلم، یعنی عمومات کتاب، مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و سنت، مانند روایت «المسلمون عند شروطهم»^{۵۹} وجود دارد و مانعی نیز وجود ندارد که این مسئله را منتفی سازد، مانند وجود روایت یا نهی ازسوی شارع.

دیدگاه برگزیده

پس از بررسی دیدگاه‌های فقهای امامیه، این پژوهش با پیروی از نظر قائلان به جریان خيار شرط در بيع صرف و سلم معتقد است که این دیدگاه پشتوانه قوی‌تری دارد.

۵۶. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۳/۱۱؛ رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۱.

۵۷. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۳/۱۱.

۵۸. رشتی، فقه الإمامیه، ۲۸۱.

۵۹. کلینی، الکافی، ۱۶۹/۵؛ ابن‌بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ۲۰۲/۳؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۲۲/۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۶/۱۸.

باتوجه به ماده ۳۹۹ قانون مدنی ایران که مقرر می‌دارد: «در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد»، می‌توان استنباط کرد که قانون مدنی نیز جریان شرط خیار در بیع صرف و سلم را جایز می‌داند، زیرا این ماده به‌طور عام به بیع اشاره دارد و تفکیکی بین انواع آن قائل نشده است. ماده ۴۵۶ قانون مدنی نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند که عبارت است از: «تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد، مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است.» مطابق ظاهر این ماده، خیار شرط در کنار سایر اختیارات در تمام عقود لازم، به‌استثنای عقود مانند نکاح و ضمان که لزوم از اوصاف ذاتی آن‌هاست، قابلیت جریان دارد که شامل بیع صرف و بیع سلم نیز می‌شود.^{۶۰} می‌توان گفت قانون مدنی جریان خیار شرط در بیع صرف و سلم را پذیرفته است.

می‌توان با استناد به عمومات کتاب و سنت، مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و روایت «المسلمون عند شروطهم» و براساس اصل حاکمیت اراده، جواز جریان خیار شرط در بیع صرف و سلم را اثبات کرد. این اصل که در ماده ۱۰ قانون مدنی و منابع فقهی تأکید شده است بیان می‌کند که اراده طرفین تا جایی که مخالف کتاب و سنت نباشد معتبر است. با این وصف، هنگامی که طرفین قرارداد بیع صرف و سلم اراده کنند که خیار شرطی را برای خود در نظر بگیرند، اصل حاکمیت اراده و قاعده «العقود تابعة للقصد» (تبعیت عقد از قصد) اقتضا می‌کند که این شرط معتبر باشد، زیرا در شرع و قانون منعی برای آن وجود ندارد. با اشتراط خیار شرط توسط طرفین نیز این شرط نافذ، مؤثر و اجرashدنی خواهد بود.

اراده افراد، ازجمله ارکان تشکیل‌دهنده شخصیت آن‌هاست و احترام به آن، به‌معنای احترام به شخصیت فرد است. کمال شخصیت انسان نیز در گرو ظهور اراده اوست، زیرا کمالات فرد در بستر اراده او نمایان می‌شود.^{۶۱} در نتیجه، احترام به شخصیت هر فرد ملازم با احترام به اراده اوست. قراردادها نیز باید به‌منظور احترام به اراده افراد و جلوگیری از تعارض آن‌ها گام بردارند؛ لذا وقتی شخصی با اراده خود چیزی را می‌پذیرد و این تکلیف با قانون سازگار است، باید به این حق و تکلیف ناشی از اراده او احترام گذاشت. در بحث حاضر نیز احترام به شخصیت افراد در قراردادهای صرف و سلم ایجاب می‌کند که به اراده آن‌ها در درج خیار شرط احترام گذاشته شود و این شرط لازم شمرده شود.

در دنیای پیچیده و پویای امروز، پیشرفت‌های فناوری و تنوع کالاها و مصنوعات، معیارهای سنتی فقهی مانند «ظهور و خفا» را برای تشخیص عیوب و آگاهی مشتری ناکارآمد کرده است. پیچیدگی‌های بازارهای مالی، مانند معاملات صرافی و قراردادهای سلف نیازمند تخصص و دانش فنی است و تشخیص

۶۰. امامی، حقوق مدنی، ۴۸۷/۱؛ کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۱۶۱/۵.

۶۱. جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۲۵.

صابری مجد، میری؛ امکان‌سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده/ ۱۵۷

عیوب، اصالت کالا، نوسانات قیمت و حباب‌های قیمتی را برای افراد غیرمتخصص دشوار می‌سازد. این امر، اهمیت فقه اجتماعی را در تطبیق احکام فقهی با واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی روزافزون می‌کند. در چنین شرایطی نمی‌توان صرفاً با تکیه بر معیارهای ظاهری و سنتی مشتری را آگاه به عیب دانست و حقوق او را تضمین کرد، بلکه نیازمند رویکردی پویا و واقع‌گرایانه در فقه هستیم که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای جامعه و تحولات اقتصادی باشد.

بنابراین، درج خيار شرط در قراردادهای صرف و سلم به طرفین این امکان را می‌دهد که در بازه زمانی مشخصی با بررسی دقیق‌تر و استفاده از نظر کارشناسان، تصمیم نهایی خود را درباره معامله بگیرند و وضعیت سود و زیان خود را ارزیابی کنند. این امر به‌ویژه در شرایطی که یکی از طرفین در موقعیت قوی‌تری قرار دارد می‌تواند به ایجاد تعادل در قرارداد و توازن قدرت چانه‌زنی طرفین کمک کند. به عبارت دیگر، خيار شرط ابزاری برای کاهش عدم‌تقارن اطلاعاتی و افزایش شفافیت در معاملات پیچیده امروزی است.

اقتضای عدالت توزیعی نیز آن است که دولت برای حمایت از اطراف قراردادی و کاهش ریسک و خطرات ناشی از نقض، تأخیر یا عدم‌اجرای قرارداد سازوکارهایی را پیش‌بینی کند، از جمله این مکانیسم‌ها وجود حق فسخ ناشی از شرط خيار است که می‌تواند ابزاری مناسب برای تصمیم‌گیری در قبال قرارداد باتوجه به خطرات و ریسک‌های زیاد این‌گونه قراردادها باشد، خصوصاً که وضعیت نابسامان اقتصادی، تورم و کاهش ارزش پول نیز پیش‌بینی‌پذیر بودن این نحوه تبادلات مالی را با چالش مواجه ساخته است. بنابراین، ضروری است که با تجویز شرط خيار به افزایش اعتماد، کاهش ریسک‌ها و توازن قدرت قراردادی طرفین و چانه‌زنی و مذاکره ایشان کمک کنیم.

رجوع به فلسفه وضع احکام شریعت نشان می‌دهد که عدم منع شارع، در مشروعیت بخشی به عملی حقوقی بسیار مؤثر است. احکام شارع حکیم علاوه بر قراردادهای رایج در زمان خود، شامل مواردی است که در آن زمان وجود داشته‌اند. اصل «اوفوا بالعقود» به عنوان قانونی الهی تا ابد پابرجاست. شارع حکیم که اراده کرده است قوانین شرعی تا ابد باقی بمانند، نیازمند برنامه‌ریزی دقیقی برای پاسخ‌گویی دین به تمامی مسائل تا قیامت است. این حکمت برنامه‌ریزی به این معناست که اصولی توسط شارع وضع شود که تا ابد در حل مسائل جدید استنادشدنی باشند.^{۶۲} بنابراین، اراده شارع در ایجاد این اصول، همانند اصل حاکمیت اراده نشان می‌دهد که شارع خيار شرط در عقد صرف و سلم را منع نکرده است و عمومات کتاب و سنت درباره وجوب وفای به عهد شامل این مورد نیز می‌شود. باتوجه به عدم منع شارع از جعل خيار در عقد صرف و سلم و تأیید اصل حاکمیت اراده توسط شارع باید حاکمیت اراده تعلق گرفته به درج شرط خيار در این قراردادها معتبر و مشروع دانسته شود.

از دیدگاه فقه اجتماعی، حقوق به مثابه پدیده‌ای اجتماعی وظیفه‌ای بس خطیر برعهده دارد و آن، ایجاد و حفظ نظم و امنیتی پایدار در جامعه است. این نظم و امنیت، ریشه در عدالت و انصاف دارد و قواعد حقوقی به عنوان ابزارهایی برای تحقق آن باید همواره با ضرورت‌های اجتماعی و واقعیات روز همگام باشند. در این راستا، فقه اجتماعی بر ضرورت لحاظ سازوکارهایی در نظام حقوقی تأکید می‌کند که بتواند نظم و رونق اقتصادی را به ارمغان آورد. درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم، نمونه‌ای از این سازوکارهاست که می‌تواند با اهداف متعالی حقوق همسو و هم‌راستا باشد.

مزایای درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم از منظر فقه اجتماعی عبارت است از: ۱. ترویج عدالت و انصاف: درج خیار شرط، عدالت و انصاف را در معاملات به ارمغان می‌آورد. این امر به احساس امنیت و ثبات در میان طرفین قرارداد منجر می‌شود و از بروز ظلم و تضییع حقوق جلوگیری می‌کند؛ ۲. کاهش مخاطرات اقتصادی: طرفین قرارداد با درج خیار شرط می‌توانند در صورت بروز شرایطی که خارج از کنترل آن‌ها بوده یا پیش‌بینی آن دشوار است، معامله خود را فسخ کنند. این امر مخاطرات اقتصادی ناشی از نوسانات بازار و سایر عوامل غیرقابل پیش‌بینی را کاهش می‌دهد؛ ۳. جلوگیری از ایجاد بی‌اعتمادی: پیش‌بینی‌پذیری شرایط معامله در سایه درج خیار شرط، حس بی‌اعتمادی و عدم اطمینان را که ناشی از پیش‌بینی‌ناپذیری شرایط اقتصادی است از بین می‌برد. این امر به تقویت اعتماد و اطمینان در روابط تجاری و رونق اقتصادی کمک می‌کند؛ ۴. حمایت از آزادی اراده: درج خیار شرط تجلی آزادی اراده طرفین قرارداد است. آن‌ها با اختیار خود می‌توانند شرایطی را برای فسخ معامله در نظر بگیرند و از این طریق بر سرنوشت معامله خود حاکم باشند و مال خود را حفظ کنند و از ضرر مالی مصون بمانند.

باتوجه به اهداف فقه اجتماعی در زمینه ایجاد نظم و امنیت اجتماعی، ترویج عدالت و انصاف، کاهش مخاطرات اقتصادی و تقویت اعتماد و اطمینان، درج خیار شرط در قراردادهای صرف و سلم امری ضروری و بایسته است. این امر، نه تنها به رونق اقتصادی و حفظ نظم در معاملات کمک می‌کند، بلکه حقوق و آزادی‌های طرفین قرارداد را نیز به طور احسن حفظ و صیانت می‌کند.

نتیجه‌گیری

این نوشتار با بررسی ادله فقهای امامیه و با تکیه بر اصل آزادی اراده به این نتیجه رسیده است که می‌توان خيار شرط را در قراردادهای صرف و سلم جاری دانست. این دیدگاه مبتنی بر عمومات کتاب و سنت، اصل حاکمیت اراده و مواد ۳۹۹ و ۴۵۶ قانون مدنی ایران است. درج خيار شرط در قراردادهای صرف و سلم، انعکاسی از اصل آزادی اراده و پاسخی به نیازهای پیچیده بازارهای مالی امروزی قلمداد می‌شود. این امر در راستای اهداف فقه اجتماعی در زمینه ایجاد نظم و امنیت حقوقی، ترویج عدالت و انصاف، کاهش مخاطرات اقتصادی و تقویت اعتماد و اطمینان عمل می‌کند و به رونق و توسعه روابط تجاری در این بازارها کمک خواهد کرد. اصل آزادی اراده به طرفین قرارداد اجازه می‌دهد تا در صورت توافق، خيار شرط را در قرارداد بگنجانند. این امر نه تنها با شرع و قانون مغایرتی ندارد، بلکه با توجه به پیچیدگی‌های بازارهای مالی و نیاز به تخصص در این حوزه می‌تواند به توازن قدرت چانه‌زنی طرفین و کاهش ریسک‌های ناشی از قرارداد کمک کند. علاوه بر این، اصل آزادی اراده با اصول و قواعد فقهی مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «المسلمون عند شروطهم» نیز هم‌خوانی دارد.

منابع

قرآن کریم

- آل کاشف الغطاء، علی. شرح خيارات اللمعة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۲۲ق.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۰ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لایحضره الفقیه. انصاریان. ۱۴۱۳ق.
- ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر. المذهب فی الفقه. بی‌جا: مؤسسه نشر اسلامی ۱۴۰۶ق.
- ابن حمزه، محمد بن علی. الوسيلة الى نيل الفضيلة. قم: چاپخانه آیت الله العظمی مرعشی. ۱۴۰۸ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی. غنية النزوع الى علمی الاصول والفروع. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۴۱۷ق.
- ابن سعید، یحیی بن احمد. الجامع للشرائع. قم: مؤسسه امام صادق (ع). ۱۴۰۵ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. الکافی فی الفقه. اصفهان: چاپخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع). ۱۴۰۳ق.
- اصفهانى، محمدحسین. حاشية المكاسب. قم: مؤسسه الطیبة لاحیاء التراث. ۱۴۱۸ق.
- امامی، حسن. حقوق مدنی. تهران: اسلامیه. ۱۳۸۶امامی خوانساری. محمد. الحاشية على المكاسب. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب المكاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. ۱۴۱۵ق.

ایروانی، علی. حاشية المكاسب. قم: ذوی القربی. ۱۴۳۱ق.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. تأثیر اراده در حقوق مدنی. تهران: گنج دانش. ۱۴۰۱.
- حر عاملی، محمدبن حسن. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل البيت (ع). ۱۴۰۹ق. حسینی عاملی، محمدجوادبن محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. تهران: اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق. .
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. قم: داوری. بی تا.
- خویی، محمدتقی. الشروط او الالتزامات التبعیة فی العقود. بیروت: دار المورخ العربی. ۱۴۱۴ق.
- رشتی، حبیب الله بن محمدعلی. فقه الإمامیة. قم: داوری. ۱۴۰۷ق.
- سبزواری، عبدالأعلى. مهذب الأحكام فی بیان حلال و الحرام. قم: المنار. ۱۴۱۳ق.
- سلار دیلمی، حمزة بن عبدالعزیز. المراسم العلویة. بی جا: مجمع جهانی اهل بیت (ع). ۱۴۰۴ق.
- شهید اول، محمدبن مکی. الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۷ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة. ۱۴۱۳ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۴ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن. جواهر الکلام فی شرح الإسلام. تهران: اسلامیة. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- صانعی، یوسف. کتاب رهن. قم: درس خارج فقه. ۱۳۹۹. <https://saanei.xyz/?view=01,01,10,8,60>
- صیمری، مفلح بن حسن. غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ اول. قم: دار الهادی. ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی قمی، تقی. عمدة المطالب فی التعليق علی مکاسب. قم: محلاتی. ۱۴۱۳ق.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الامامیة. تهران: المرتضویة. ۱۳۸۷.
- طوسی، محمدبن حسن. الخلاف. بیروت: دار المعارف الاسلامیة. ۱۴۰۵ق.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الأحكام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. ۱۴۰۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: آل البيت (ع). ۱۴۲۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. ارشاد الاذهان. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۰ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۳ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- علم الهدی، علی بن حسین. الانتصار. قم: مؤسسه نشر اسلامی. بی تا.
- فخرالمحققین، محمدبن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد. قم: اسماعیلیان. ۱۳۸۷.
- کاتوزیان، ناصر. اموال و مالکیت. چاپ سی و سوم. تهران: میزان. ۱۳۹۲.
- کاتوزیان، ناصر. قواعد عمومی قراردادها. تهران: گنج دانش. چاپ چهارم، ۱۴۰۰.
- کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیة. ۱۴۰۷ق.

صابری مجد، میری؛ امکان سنجی جریان خيار شرط در قرارداد صرف و سلم در پرتو اصل آزادی اراده/ ۱۶۱

- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، سید مصطفی و دیگران. حقوق قراردادها در فقه امامیه. تهران: سمت. ۱۳۸۸.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. کفایة الأحکام. تهران: مهدوی. ۱۴۲۳ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث. ۱۴۱۴ق.
- مفید، محمد بن محمد. المقنعة. بیروت: دار المفید. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۰۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر. سخنرانی درس خارج فقه: خيارات. قم: مسجد اعظم. ۱۳۹۶/۱۱/۰۱.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: آل البيت (ع). ۱۴۱۵ق.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. رسائل و مسائل. قم: کنگره. ۱۴۲۲ق.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

- Abū al-Ṣalāḥ Ḥalabī. *al-Kāfi fī al-Fiqh*. Isfahān: Maktaba al-Imām Amīr al-Mu'minīn (AS). 1983/1403.
- Āl Kāshif al-Ghiṭā', 'Alī. *Sharḥ Khīyārāt al-Lum'a*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 2001/1422.
- 'Alam al-Hudā, 'Alī ibn Ḥusayn. *al-Intiṣār*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. s.d.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Irshād al-Adhhān ilā Aḥkām al-Īmān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1990/1410.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shī'a fī al-Aḥkām al-Sharī'a*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā'id al-Aḥkām fī Ma'rifa al-Halāl wa al-Harām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1993/1413.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā*. Qum: Āl al-Bayt (AS) li-Iḥyā' al-Tūrāth. Chāp-i Awwal, 1994/1414.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahrīr al-Aḥkām al-Shar'īyah 'alā Mazhab al-Imāmiyya*. Qum: Āl al-Bayt (AS), 1999/1420.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: Kungirah-yi Jahānī Buzurgdāshṭ Shaykh Anṣārī, 1995/1415.

- Daylamī, Ḥamzat ibn ‘Abd ‘Azīz. *Al-Marāsīm al-‘Alwīyya*. S.l.: Majma‘ Jahānī Āl al-Bayt(AS). 1984/1404.
- Fakhr al-Muḥaqqiqīn, Muḥammad. *Īdāh al-Fawā’id fī Sharḥ Ishkālāt al-Qawā’id*. Qum: Ismā‘īliyyān. 1967/1387.
- Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tafṣīl Wasā’il al-Shī‘a ilā Taḥṣīl Masā’il al-Sharī‘a*. Qum: Āl al-Bayt(AS), 1989/1409.
- Ḥusaynī ‘Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā’id ‘Allāma*. Tehran: Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.
- Ibn Ḥamzih, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Wasīlah ilā Niyāl al-Faḍīlah*. Qum: Chāpkhānih-yi Āyat Allāh al-Mar‘ashī. 1988/1408.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqī*, Anṣāriyyān. 1993/1413.
- Ibn Barrāj, ‘Abd ‘Azīz ibn Niḥrīr. *al-Muhadhdhab fī al-Fiqh*. S.l.: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī, 1986/1406.
- Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā’ir al-Ḥawī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī, 1990/1410.
- Ibn Sa‘īd, Yaḥyā ibn Aḥmad. *al-Jāmi‘ li-l-Sharāy’*. Qum: Imām Ṣādiq(AS). 1985/1405.
- Ibn Zuhrah, Ḥamza ibn ‘Alī. *Ghunya al-Nuzū‘ ilā ‘Ilmī al-Uṣūl wa Furū‘*. Qum: Imām Ṣādiq (AS), 1997/1417.
- Imāmī Khuwānsārī, Muḥammad. *al-Ḥāshīya ‘alā al-Makāsib*. S.l.: s.n. s.d.
- Imāmī, Ḥasan. *Ḥuqūq-i Madanī*. Tehran: Islāmīyyah. 2008/1386.
- Irāwānī, ‘Alī. *Ḥāshīya al-Makāsib*. Qum: Dhawil al-Qurbā. 2010/1431.
- Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *Ḥāshīya al-Makāsib*. Qum: Mū’assisa al-Ṭayiba li-Iḥyā’ al-Tūrāth, 1997/1418.
- Ja‘farī Langirūdī, Muḥammad Ja‘far. *Taṣīr Irādih dar Ḥuqūq-i Madanī*. Tehran: Ganj-i Dānish. 2023/1401.
- Kātūziyān, Nāṣir. *Amvāl va Mālīkiyat*. Tehran: Mizān, Chāp- Si va Sivum. 2014/1392.
- Kātūziyān, Nāṣir. *Qavā’id ‘Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Ganj-i Dānish. Chāp-i Chāhārum, 2022/1400.

Khū'i, Muḥammad Taqī. *al-Shurūṭ aw al-Iltizāmāt al-Tab'īyah fī al-'Uqūd*. Beirut: Dār al-Muwarakh al-'Arabī, 1994/1414.

Khū'i, Sayyid Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. Qum: Dāwarī, s.d.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1987/1407.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Sukhanrānī Dars Khārij Fiqh Khīyārāt*. Qum: Masjid A' zam. 2018/1/21; 1396/11/1.

Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Muqni'a*. Beirut: Dār al-Mufid. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Muḥaqqiq Sabziwārī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Mu'min. *Kitāyah al-Fiqh*. Tehran: Mahdawī. 2002/1423.

Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. *Huqūq Qarārdād-hā dar Fiqh Imāmīyah*. Tehran: Samt. 2010/1388.

Muḥaqqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismā'iliyān. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Muḥaqqiq Karakī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Jāmi' al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawā'id*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1994/1414.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'idah wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1983/1403.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *al-Rasā'il wa Masā'il*. Qum: Kungirah. 2001/1422.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mustanad al-Shi'a fī Ahkām al-Shari'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS), 1995/1415.

Rashti, Ḥabīb Allāh. *Fiqh al-Imāmīyah*. Qum: Dāwarī, 1987/1407.

Sabzawārī, 'Abd al-A'lā. *al-Muhadhdhab al-Ahkām fī Bayān Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: al-Minār, 1993/1413.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'y' al-Islām*. Tehran: Islāmīyah, Chāp-i Awwal. 1984/1404.

Ṣāni'i, Yūsuf. Kitāb Rahn. Qum: dastras Khārij Fiqh, 2020/ 1399.

Ṣaymarī, Muflīḥ ibn Ḥasan. *Ghāyat al-Marām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. Qum: Dār al-Hādī(AS) Chāp-i Awwal. 1999/1420.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Durūs al-Sharʿīyah fī Fiqh al-Imāmiyah*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī, 1996/1417.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *al-Rawḍa al-Bahīya fī Sharḥ al-Lumʿah al-Dimashqīyah*. Qum: Mūʾassisah-yi Nashr Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Athām fī Sharḥ Sharāʾ al-Islām*. Qum: Mūʾassisa al-Maʾarif al-Islāmiyya, 1993/1413.

Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī. *ʿUmda al-Maṭālib fī al-Taʿlīq ʿalā al-Makāsib*. Qum: Maḥalātī, 1993/1413.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Khilāf*. Beirut: Dār al-Maʾarif al-Islāmiyya, 1985/1405.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmiyah*. Tehran: al-Murtaẓawīya, 2009/1387.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1987/1407.